

سطحی نگری دینی: علامت و عاقبت

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی

دین، شیوه و روش صحیح زندگی کردن را به انسان می‌آموزد و به تعبیر علامه طباطبایی «ان الدین فی عرف القرآن هو السنه الاجتماعیه الدائره فی المجتمع» (۱)، از این رو هنگامی که دین بد فهمیده می‌شود، مسیر زندگی انسانها منحرف می‌گردد و همان‌گونه که شخص بی‌دین از صراط مستقیم خارج شده است، شخصی متدینی هم که تلقی صوابی از دین ندارد، بیرون از صراط مستقیم است. دینداری دارای لغزشگاههای مختلفی است که یکی از خطرناکترین آنها «سطحی‌نگری» است. دیندار سطحی‌نگر، چیزی از دین را «منکر» نمی‌شود و در صدد «مخالفت» با دین هم نیست، ولی درک او فراتر از برخی ظواهر نمی‌رود و به «فهم عمیق» از دین دست نمی‌یابد.

سطحی‌نگری دینی «عللی» دارد و «علایی» که با این علل و علایم می‌توان زمینه‌های آن را شناسایی کرد و به میزان گستردگی و شیوع آن در جامعه دینداران پی برد و با توجه به این علل و عوامل می‌توان «عاقبت» آن را پیش بینی کرد. یکی از این علایم، «زودباوری» است. افراد سطحی‌نگر، بسیار زود باورند و به راحتی می‌توان فضای ذهنی آنها را اشغال کرد و زمام اندیشه‌شان را به دست گرفت. آنها به دلیل اینکه به معضلات هر مسئله توجه ندارند و از تجربه و تحلیل عمیق و همه جانبه مسایل دینی عاجزند، به سرعت و به سهولت، به «یقین» و اطمینان می‌رسند. چه بسیار مسایلی که برای متفکران جای شک و تردید داشته و دانایان با احتیاط نسبت به آن اظهار نظر می‌کنند، ولی سطحی‌نگران، از موضع «جزمیت» درباره آن نظر می‌دهند و چه بسیار مسایلی که اندیشمندان آن را «نظری» دانسته و نیازمند «دلیل» می‌شمارند، ولی سطحی‌نگران آن را «بدیهی» معرفی کرده و بی‌نیاز از استدلال می‌شمارند و بحث درباره آن را «تخطئه» می‌کنند. مثلاً زودباوران به راحتی ادعای کشف و شهود و یا ملاقات با امام زمان را «تصدیق» می‌کنند و به صرف اینکه از فلان واعظ و یا مداح شنیده‌اند، آن را وحی منزل می‌دانند، ولی اهل نظر چون تابع دلیل‌اند، در برابر ادعاهای بی‌دلیل مقاومت می‌کنند و به خود جرأت می‌دهند که درباره اعتبار هر دلیل، به بحث و تأمل بپردازند. از این رو فقیه بزرگی مانند آیت الله خوئی در برابر همه حکایت‌هایی که درباره ملاقات با امام زمان نقل شده، می‌ایستد و می‌گوید: ادعای رؤیت امام زمان در عصر غیبت پذیرفته نمی‌شود: «ما زمان الغیبه فادعاء الرؤیه فیهِ غیر مسموعه...» (۲)، او می‌گوید ما وظیفه داریم که هر کسی مدعی رؤیت حضرت شود، او را «تکذیب» نماییم: «انما مأمورون بتکذیب مدعی الرؤیه...» (۳)، علامه بحر العلوم هم که بسیاری از حکایت‌های تشرّف منسوب به اوست، «امتناع رؤیت حضرت» در عصر غیبت را مبنایی دانسته که در مسایل مختلف باید به آن توجه داشت، از این رو می‌گوید، گاه برخی از علمای ابرار عیناً به «سخن» حضرت آگاه می‌شوند، ولی امکان این گونه علم به کلام امام، به معنی «امکان رؤیت» حضرت نیست و باید ادعای آنان، با «امتناع رؤیت» سازگار باشد: «ربما يحصل لبعض حفظه الاسرار من العلماء ابرار العلم بقول الامام (ع) بعینه علی وجه لا ینافی امتناع الرؤیه فی هذه الغیبه...» (۴)

سطحی‌نگران به موازات زودباوری، بسیار «بی‌تاب» و کم‌تحمّل‌اند و با هر کس که در باورهایشان «تشکیک» کند، به سرعت برخورد می‌کنند و «دینداری» او را زیر سؤال می‌برند. مثلاً اگر آیت الله خوئی همان نظر خود را به آنها بگوید که ما باید ادعای رؤیت را تکذیب کنیم، بلافاصله می‌گویند: آقا از پایه و اساس با مسجد جمکران مخالف است و کسی که اعتبار این مسجد مقدس را زیر سؤال ببرد، لابد در مسائل دیگر هم شک و تردید دارد! والی آخر.

علامت دیگر سطحی‌نگری آن است که این نوع دینداری غالباً، مستند به گفته‌های دیگران است. اشخاص سطحی‌نگر، معمولاً گنجینه‌ای از نقل قول‌هایند و برای هر موضوع، به اینکه «فلانی چنین گفته» استناد می‌کنند. در نظر آنها، حکم «هر واقعه» را نه با تأمل در دلیل عقلی یا نقلی، بلکه باید در حکایتی از یک مجلس وعظ و خطابه جستجو کرد، آنها حتی اگر به جمله‌ای از کتاب و سنت هم استناد بجویند، قدرت تحلیل آن را ندارند. دریافت آنها از دین در محدوده «شنیده‌ها» است و هرگز جانشان ظرف معارف نمی‌گردد، آنها به عکس خردمندان واقعی‌اند، که آنچه را «می‌فهمند» می‌گویند، نه آنچه را «می‌شنوند» بگویند: «عقلوا الدین عقل و عایه و رعایه لا عقل سماع و روایه...» (۵)، اساساً مفهوم «حجت» در نزد سطحی‌نگران با اهل بصیرت، متفاوت است. اهل نظر و فکر، حجت را در «عقل» و «وحی» محدود می‌دانند و حتی نقل از معصوم را هم با آن دو حجت می‌سنجند و روایت مخالف عقل و قرآن را

نمی‌پذیرند، ولی حجّت سطحی‌نگران فراتر از نقلهای غیرمستند و حکایت‌های شگفت‌آور نیست و در نهایت همه اسناد به «صدرالواعظین» منتهی می‌شود. البته برای آنان، خواب و رؤیا هم یک مدرک قطعی و تردیدناپذیر است و اگر دستشان از این منبع کوتاه بود، مدرک معتبر دیگر، استخاره است که راه حل همه معضلات را در آن باید جستجو کرد.

علامت دیگر سطحی‌نگری در عرصه دینداری، «توهم قداست» در همه مسایل مرتبط با «دین» است. به گمان این افراد، همین که موضوعی «رنگ مذهبی» و دینی به خود گرفت، «مقدس» می‌شود. برای سطحی‌نگران این مسئله مطرح نیست که «چنین رنگی» از کجا آمده و چقدر اصالت دارد؟ مثلاً علامت فلزی که در پیشاپیش دسته‌های عزاداری حرکت داده می‌شود، «مقدس» است، چون به هر حال در مراسم عزاداری امام حسین(ع)، وارد شده است! و همین که چیزی در این قلمرو قرار گرفت جامه قداست بر او پوشانده می‌شود و بلافاصله ابراز تردید درباره آن بی‌دینی به حساب می‌آید!! برای افراد ظاهرین، گاه یک «شخص عامی» چنان «مقدس» می‌شود که درباره هیچ یک از رفتارهای او نباید شک کرد، یعنی به راحتی «اشخاص عادی»، در رتبه «معصوم» قرار می‌گیرند و باب تأمل در خطا و صواب بودن اعمالشان مسدود می‌گردد! شگفت‌آور است که حضرت علی(ع)، هرچند «مالک اشتر» را که در میان اصحاب خود «بی‌نظیر» می‌داند و کسی را در طراز او نمی‌بیند، ولی به او متذکر می‌شود که: «تو بشری و نباید از محدودیت‌های بشری خود غفلت کرده و گمان بری که از همه چیز و همه جا اطلاع دقیق داری! نه، تو هم اگر اطرافیان صریح و صادقی نداشته باشی، از واقعیات جامعه بی‌خبر خواهی ماند»: «و انما الوالی بشر لا یعرف، ما توارى عنه الناس به من الامور» (۶)

ولی سطحی‌نگران گاه یک انسان معمولی را در بام دنیا می‌بینند که بر همه حوادث تاریخ از گذشته و حال تسلط دارد و همه پرده‌ها از مقابل دیدگانش کنار رفته است! و نباید گمان برد که شاید از قضیه‌ای بی‌خبر مانده و یا شاید خبری وارونه به او داده باشند. در نزد دینداران سطحی، چون هرگونه روایت، به خصوص اگر مربوط به ادعیه و اوراد و انکار باشد از نهایت اعتبار برخوردار است، لذا کسی که نسبت به برخی از آنها تردید کند، در «مقدسات» و «مسلمات» تردید کرده است. این جماعت اگر بفهمند که مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب مفاتیح الجنان «حدیث کساء» را نقل نکرده و نسبت به آن اعتنائی نکرده است، در «ولایت» آن محدث بزرگ شک می‌کنند و می‌گویند مگر یک شیعه واقعی ممکن است حدیث کساء را قبول نداشته باشد؟! و اگر بشنوند که محققى مانند شهید مطهری هم اعتبار این حدیث (و نه اصل واقعه اصحاب کساء) را رد کرده و اضافه کرده که چاپخانه‌ها این متن را به کتاب شریف مفاتیح الجنان افزوده‌اند و الاّ حاج شیخ عباس قمی آن را تأیید نکرده (۷)، با او چپ می‌افتند و بالاخره اگر همین مطلب را یک روحانی محترم مدلل کند و تبیین نماید، استحقاق آن را پیدا می‌کند که مدّاح رسمی کشور، در جلسات روضه‌اش، علناً به او اهانت کند. از همین روست که هر عالمی که در برابر این گروه بایستد، آبرویش به تاراج می‌رود و آماج تهمت‌ها قرار می‌گیرد. دینداران سطحی‌نگر، وقتی درباره دینداری دیگران هم قضاوت می‌کنند، تنها ملاک تدین را برخی از رفتارها که «نماد دینی» داشته و به ظاهر افراد مربوط می‌شود، می‌دانند. مثلاً علایم سه گانه: انگشتر، تسبیح و محاسن، نشانه قطعی تدین بودن است و اگر شخصی با این علایم گاه قطره اشکی هم بریزد و به زیارتی هم برود که قطعاً از رتبه بالای تدین برخوردار است. برای این‌گونه افراد باورکردنی نیست که امام صادق(ع) فرموده باشد، حتی با «سجده طولانی» هم دینداران واقعی را نمی‌توان شناخت، بلکه دیندار حقیقی، با «راست‌گوئی» شناخته می‌شود. استدلال امام(ع) این است که گاه رکوع و سجده و رفتار مذهبی برای شخص، «جنبه عادت» به خود می‌گیرد و در این صورت نباید آن را به حساب تقوی و دیانت او گذاشت، تقوی و دیانت در ادب گفتاری و رعایت حقوق دیگران، خود را نشان می‌دهد: «لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیئی اعتاده، فلو ترکه استوحش لذلک، ولكن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته» (۸)، در نزد سطحی‌نگران همه امور دینی و اجتماعی و سیاسی، در قلمرو «تقلید» قرار داد، لذا هر که بیشتر و بهتر تقلید می‌کند و از خود رأی و نظری ندارد، متدینتر است. سطحی‌نگران نمی‌توانند محدوده «تقلید واجب» را از «تقلید حرام» تفکیک کنند، آنها نمی‌فهمند که تقلید در «اصول» جایز نیست، برای آنها قابل درک نیست که تقلید در «احکام» است، ولی در موضوعات (یعنی مصادیق) جای تقلید نیست، آنها همان‌طور که به سراغ پزشک می‌روند تا درباره سلامت یا بیماری «شخص خاص» نظر دهد، به سراغ مجتهد می‌روند تا درباره صالح بودن یک شخص نظر دهد و آنها بی‌درنگ آن را تقلیداً بپذیرند و خیال می‌کنند به اقتضای آن که مقلد هستند نباید قدرت تشخیص داشته باشند! البته سطحی‌نگران درباره تقلید، خطای بزرگتر و اساسی‌تری هم دارند و آن این است که تقلید را به معنی «سرسپردن» و چشم بستن می‌دانند. ریشه این تلقی آن است که آنان به تعبیر شهید مطهری «کریّت و اعتصام» برای پیشوای دینی خود قائلند به گونه‌ای که در

هیچ شرایطی او را «متأثر» از عیبه‌ها و ایرادها نمی‌بینند. استاد مطهری در تبیین این موضوع - پس از نقل روایت امام صادق (ع) در مذمت عوام یهود که از علمای خود تقلید می‌کردند، در حالی که فساد و انحراف آنها را می‌دیدند - می‌گوید: تقلید مشروع، سرسپردن و چشم‌بستن نیست، چشم‌بازکردن و مراقب بودن است و اگر نه مسئولیت و شرکت در جرم است. بعضی از مردم خیال می‌کنند تأثیر گناه در افراد یکسان نیست، در مردم عادی گناه تأثیر دارد و آنها را از تقوا و عدالت ساقط می‌کند، ولی در طبقه علما تأثیری ندارد، آنها یک نوع «کریّت» و یک نوع اعتصام دارند، نظیر فرقی که بین آب قلیل و آب کثیر است که آب کثیر اگر به قدر کر شد، دیگر از نجاست منفعّل نمی‌شود، در صورتی که اسلام برای احدی کریّت و اعتصام قایل نیست، حتی برای شخص پیامبر (ص)، چرا که می‌گوید: «قل ائی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم» یعنی کریّت و اعتصامی برای احدی نیست. (۹)

سطحی‌نگری با ممنوعیت پرسش‌گری نیز تلازم دارد. افراد سطحی‌نگر که عقاید و افکارشان، پایه و اساس محکمی ندارد، به شدت از مطرح شدن «سؤالات دیگران» هراسناکند. آنها با طرح سؤالات به بهانه آنکه موجب «تزلزل» در عقاید مردم می‌شود، مخالفت می‌کنند و گمان می‌برند با این ممنوعیت، می‌توان جلوی «شک و تردید» را گرفت و ایمان افراد را حفظ کرد! در نگاه این سطحی‌نگران، «پرسش» یک «امر دستوری» تلقی می‌شود و آنها احمقانه فکر می‌کنند که وقتی «فرمان ممنوعیت» پرسش صادر شود، به یکباره پرسشها نابوده شده و ذهنها از شک و تردید، پاک می‌شود و باورها حفظ می‌گردد! از این رو از سر خیرخواهی با ظهور و بروز سؤالات مقابله می‌کنند تا آرامش روانی برقرار باشد. قهراً اگر افرادی با چنین گرایشی به قدرت هم برسند، با «نگاه امنیتی» به «سؤالات» می‌نگرند و آن را یک «تهدید» تلقی می‌کنند چرا که پرسشها، ممکن است پاسخ قانع‌کننده نداشته باشد و در نهایت به تردید در مبانی حکومت بیانجامد! ولی متفکران اسلامی که به عمق و اصالت تفکرات خود باور دارند، از پرسشها استقبال کرده و حتی تشکیکها و تردیدهای مخالفان را هم موجب «بارورشدن» بیشتر تحقیقات دینی می‌شمارند. شهید مطهری، که در قرن اخیر در خط مقدم دفاع فکری از اسلام در برابر مهاجمان قرار داشت، این تهاجمات را موجب تقویت بنیه فکری جامعه اسلامی و تولید آثار غنی‌تر می‌دانست. ایشان در یادداشت‌های خود می‌نویسد: به طور قطع در نیم قرن اخیر تحقیقهای بهتری در اصول و فروع شده و این معلول تشکیکهای مخالفان و مرددین است. تشکیکات فخر رازی و غزالی در فلسفه، فلسفه اسلامی را جلو برده است و اخیراً کتابهای کسروی و توده‌ای‌ها سبب به وجود آمدن آثار سودمندی در حوزه مذهبی شده است. (۱۰)، ای کاش حوزه امروز که شعار آزاداندیشی، در فضایش طنین افکن است ولی عملاً به آن روی خوش نشان نمی‌دهد، به همان فضای هزار سال قبل و دوره احتجاجات شیخ مفید و سید مرتضی بازمی‌گشت و یا بدون ترس و واهمه، باز هم شعارهای اول انقلاب را تکرار می‌کرد و به وعده شهید مطهری ملتزم می‌گردید که ما در جمهوری اسلامی به ملحدان هم کرسی تدریس خواهیم سپرد تا نظرات خود را ارائه کنند. ای کاش طلاب تند و آتشین امروز که حتی بحث در «مصادیق» را غیرقابل تحمل می‌دانند تا چه رسد به تردید در «احکام مشهور» را، به خود جرأت می‌دانند و قدرت خواندن و فهمیدن کتابی مانند قوانین الاصول میرزای قمی را داشتند تا می‌دیدند که این محقق بزرگوار چگونه از آزادی تحقیق دفاع می‌کند و در برابر کسانی که می‌گویند ممکن است با این آزادی، افرادی در اثر شبهات گمراه شوند، می‌ایستد و می‌گوید پس به مجتهدان هم اجازه تحقیق ندهید چون ممکن است، در اثر شبهات گمراه شوند! (۱۱)، اینان هر چند به ظاهر می‌خواهند از «ایمان» دفاع کنند، ولی حفظ ایمان را به همان شیوه‌ای می‌دانند که کفار برای «حفظ کفر و شرک» در پیش گرفته بودند، کفار هم برای اینکه مبدا در دینشان شک کنند، انگشتان خود را در گوش خویش فرو می‌کردند تا مبدا سخن مخالفان خود را بشنوند، آنها از شنیدن می‌ترسیدند زیرا ممکن بود، این شنیدن، به پرسیدن، و پرسیدن به شک کردن، و شک کردن به از دست دادن اعتقاداتشان بیانجامد: «جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْشَوْا ثِيَابَهُمْ» (سوره نوح آیه ۷) بر این اساس و با توجه به نقش مهم «تعقل» در فهم درست اسلام، باید گفت: تلاشی که در سالهای اخیر در فضای فرهنگی جامعه ما برای ترویج مفاهیم عرفانی در سطح «گسترده و عمومی» صورت گرفته و می‌گیرد و به خصوص مفاهیمی از قبیل «عشق و ارادت» فراوان به خورد نسل جوان داده می‌شود، یک انحراف دینی تلقی می‌شود که به شخصیت‌زدگی و فراهم شدن زمینه استبداد می‌انجامد. این نکته حتی برای مریدان و شیفتگان مولوی و شخصیت‌های عرفانی پنهان نیست که «وقتی از آدمی، عشق و ارادات می‌طلبند، عقل را به خاموشی می‌خوانند و خاموشی عقل چون و چرا، نتیجه‌ای جز تسلیم به بار نخواهد آورد و در زمینه تسلیم، آزادی فکر و اندیشه، پدید نخواهد آمد». (۱۲)

یکی از افتخارات بزرگ شیعه آن است که پیشوایان و امامان آن، با روی باز و چهره گشاده با پرسشها و اعتراضات برخورد کرده و پاسخهای متین و منطقی آنان، یکی از ذخائر غنی علمی است. حضرت علی (ع) در برابر گستاخی یکی از پرسشگران ماجراجو، با تحمل و صبر، به پاسخ می‌پردازد و اصحاب خود را از تندى بر او برحذر می‌دارد و به آنها متذکر می‌شود که با تندى و درشتى نمی‌توان راه خدا را نشان داده و حجت الهی را به اثبات رساند: «فان الطیث لا یقوم به حجج الله و لا به تظهر براهین الله» و در نهایت هم آن فرد غیرمنطقی از سر رغبت ایمان می‌آورد. (۱۳)

مرحوم طبرسی در قرن ششم هجری احساس کرد که در فضای حوزه‌های علمیه و علمای مذهب، جدال صحیح ترک شده و بحث و اختلاف نظر، تخطئه می‌شود، این عالم زمان‌شناس، برای درهم شکستن این سکوت گورستانی، به تألیف کتاب «احتجاج» دست زد و در مقدمه آن حکمت این تألیف را بازگو کرد. (۱۴)، البته وقتی از فضای آزاد علمی سخن گفته می‌شود و از آن دفاع می‌گردد، نمی‌توان بر طبق سلیقه خود، برخی از مسایل را در قلمرو مسائل قابل بحث و گفت‌وگو قرار داده و برخی مسائل دیگر را غیرقابل بحث و گفت‌وگو شمرد. مثلاً گفته شود درباره عقاید وهابیان آزاد است، ولی بحث علمی در زمینه الگوی حکومت اسلامی، به مصلحت نیست!

چگونه می‌توان تصور کرد که اگر تشکیک در مهمترین اصول از سوی یک نویسنده اتفاق بیفتد و در جامعه پخش شود، برای برخی از اهل فضل چندان حساسیت برانگیز نیست و آنها احساس وظیفه شرعی برای پاسخ دادن و یا مقابله کردن نمی‌کنند، ولی اگر تشکیک در یکی از جزئیترین فروع از سوی یک محقق اتفاق بیفتد، در صورتی که تصادم با قدرت داشته باشد، با پرخاشگری مواجه می‌گردد!

منابع

- ۱- المیزان، ج ۲، ص ۳۰.
- ۲- مصباح الاصول، ج ۲، ص ۱۵۴.
- ۳- دراسات فی علم الاصول، ج ۳، ص ۱۴۲
- ۴- مفاتیح الاصول، ص ۴۹۶.
- ۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۷.
- ۶- نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۷- آشنائی با قرآن، ج ۱۱، ص ۸۰.
- ۸- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۱.
- ۹- مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۷۶.
- ۱۰- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۵، ص ۴۲۱.
- ۱۱- قوانین الاصول، ص ۳۷۴.
- ۱۲- مجله فرهنگ و توسعه، شماره ۲۶، ص ۴۱.
- ۱۳- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۳۱.
- ۱۴- احتجاج، ج ۱، ص ۴.